



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ (۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) ﴿

مدنی بودن سوره محمد(ص) و تفاوت آن با سور مکی

این سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت هست در مدینه نازل شد و با سایر سوری که قبلاً بحث می‌شد که در مکه نازل شده بودند یک تفاوت اساسی دارد، چون بسیاری از احکام فقه و مسئله جهاد در مدینه نازل شد نه در مکه و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه بود نه در مکه؛ لذا سور مدنی با سور مکی یک تفاوت اساسی دارد.

چگونگی جمع ناشنوایی حرف کفار توسط بت‌ها با ادراک موجودات

در بین سؤال‌هایی که مربوط به بحث قبل است، یک سؤال این بود که در سوره مبارکه «احقاف» دارد این بت‌ها حرف‌های کفار را نمی‌شنوند و اگر هم بشنوند قدرت اجابت ندارند، با آن پنج طایفه آیه‌ای که دلالت می‌کند بر اینکه هر موجودی ادراک می‌کند و انقیاد دارد هماهنگ نیست! پاسخ این است که آنها در مسیر حق حرکت می‌کنند و تسبیح‌گوی حق‌اند و آنچه بر خلاف حق است آن را نمی‌شنوند و اطاعت هم نمی‌کنند، نه اینکه درک

نکنند! به دلیل اینکه در همان سوره «احقاف» آیه شش دارد: ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾، همین‌هایی که ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾^۱ در قیامت دشمن اینها هستند، پس معلوم می‌شود که درک می‌کنند و اگر درک نمی‌کردند که دشمن کافر نبودند؛ منتها در مسیر حق حرکت می‌کنند حرف‌های باطل را نمی‌شنوند و حرف‌های مشرکان را پاسخ نمی‌دهند و مانند آن.

«حق» معیار اداره جهان و واگذاری نابودی باطل بر عهده مؤمنان

اما در این سوره مبارکه که به نام حضرت هست، فرمود معیار این جهان حق و باطل است. در جریان حق مستحضرید که فرمودند این عالم «باطل» بر نمی‌دارد، لکن با دست افراد باطل برداشته بشود. یک وقت است انسان اسرائیلی فکر می‌کند، به موسای کلیم (سلام الله علیه) می‌گوید: ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۲ با این فکر باطل برداشته نمی‌شود و سقیفه هم‌چنان هست! اما یک وقت است که می‌گویند: «نَمُوتُ مَعَكَ»^۳ اگر با این قیام با این فکر بود که «نَمُوتُ مَعَكَ» و مانند آن بود، یقیناً باطل را بالا می‌آورد و جا برای سقیفه نیست. بنای عالم بر این نیست که خدا رایگان افراد را به بهشت ببرد یا خدا همه کارها را خودش انجام بدهد! در همین سوره مبارکه‌ای که الآن شروع شد می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾^۴، «إِنْ تَصَرَ» یعنی «إِنْ تَقَمَ». اگر خدا می‌خواست از این باطل‌گراها انتقام می‌گرفت ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾، ما غدیر را آوردیم اما آنها سقیفه را به پا کردند، شما اگر غدیری فکر بکنید سقفی‌ها را سر جایشان می‌نشانید! حرف شما همان حرف بنی اسرائیل است؛ بنی اسرائیل به وجود مبارک موسای کلیم می‌گفتند که ما همین جا می‌نشینیم، تو و خدای خودت

۱. سوره احقاف، آیه ۵.

۲. سوره مائده، آیه ۲۴.

۳. الأُمَالِ (لِلصَّدُوقِ)، ص ۴۰۶ و ۴۰۷؛ «... فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْهَضْ إِلَى الْقَوْمِ إِذَا شِئْتَ فَإِنَّ اللَّهَ مَا يُبْعِي بِكَ بَدَلًا نَمُوتُ مَعَكَ وَنَحْيَا مَعَكَ ...».

۴. سوره محمد، آیه ۴.

مشکل را حل کنید، وقتی مشکل حل شد ما می‌آییم: ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾، ما این جا می‌نشینیم! انسانی که حرف اسرائیلی می‌زند، سقیفه هم‌چنان سر جای خود محفوظ است. در همین آیه چهارمی که در پیش داریم، فرمود اگر خدا بخواهد انتقام می‌گیرد، اما بنا بر این نیست که رایگان افراد را به بهشت ببرد، یک تلاش و کوششی هم لازم است! لکن آن‌جا که کار به دست خداست «و لا غیر» یعنی صحنه بعد از مرگ، آن‌گاه معلوم می‌شود که ﴿وَأَمَّا زُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾،^۵ آن وقت معلوم می‌شود که حق با غدیر بود یا حق با سقیفه.

«فتحصل» که در دنیا انسان با مسئولیت باید سقیفه را از بین ببرد و غدیر را احیا کند؛ ولی بعد از مرگ کار به دست ذات اقدس الهی است! گرچه در دنیا کار به دست خداست، ولی بشر را مکلف کرده است، آن روز فرمان الهی صادر می‌شود که ﴿وَأَمَّا زُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾.

نتیجه‌بخش نبودن اعمال کافران و علت آن

در آغاز این سوره می‌فرماید که یک حق و یک باطل هست؛ آنهایی که کفر ورزیدند از نظر سوء فاعلی و معتقد شدند به اعتقاد بد ﴿وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾، «صَدُّوا انفسهم عن سبیل الله بالانصراف» و «صَدُّوا غیرهم عن سبیل الله بالصَّرف». همین که مستکبر با مستضعف این ناله‌ها را دارند که می‌گفتند: ﴿بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾،^۶ آن نقشه‌های شبانه‌روزی شما ما را بیچاره کرده است! اینها «صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» دارند؛ هم «يَصُدُّون انفسهم عن سبیل الله بالانصراف» هم «يَصُدُّون غیرهم عن سبیل الله بالصَّرف»؛ البته با تبلیغ سوء و ابزار دیگر. فرمود اینها که کفر ورزیدند و از راه خدا هم منصرف شدند و عده‌ای را هم منصرف کردند، خدای سبحان اعمال اینها را گم می‌کند؛ یعنی اینها به دنبال نتیجه هستند، ولی عملشان گم شده است و در راه نیستند، وقتی در راه نباشند که به

۵. سوره یس، آیه ۵۹.

۶. سوره سبا، آیه ۳۳.

مقصد نمی‌رسند! ﴿فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۷ این ضلالت و گم شدن برای این است که در راه نیستند، اگر چیزی در راه نباشد، هم «منقطع الاول» است و هم «منقطع الآخر»؛ نه به مبدأ مرتبط است تا بتواند به توبه برگردد و نه به معاد مرتبط است که به مقصد برسد. اگر چیزی «أَبْتَر» بود - هم «منقطع الاول» بود و هم «منقطع الآخر» - نه راه توبه دارد و نه راه تکامل؛ راه توبه ندارد، برای اینکه در مسیر نیست تا برگردد و راه تکامل نیست برای اینکه بیراهه رفته است و ادامه بیراهه هم که کمال نیست، ﴿أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾.

وعده خدای سبحان به نتیجه بخش بودن اعمال مؤمنین به پیامبر(ص)

اما در مقابل، آنهایی که حُسن فاعلی دارند ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ و حُسن فعلی دارند ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، هم مؤمن‌اند و هم کار خوب می‌کنند و برای اهمیت مسئله وحی و نبوت هم نام مبارک حضرت را «بالصَّراحة» می‌برد و ایمان به آن حضرت را «بالصَّراحة» لازم می‌داند که ﴿وَأَمَّنُوا بِمَا نُزِّلَ﴾.

تکریم خدای سبحان بر پیامبر با مخاطب صریح قرار ندادن او در قرآن

در جریان نام بردن، ذات اقدس الهی همه پیامبران را که در قرآن اسم می‌برد وقتی می‌خواهد خطاب بکند به عنوان ﴿يَا إِبْرَاهِيمَ﴾^۸، ﴿يَا نُوحُ﴾^۹، ﴿يَا مُوسَى﴾^{۱۰}، ﴿يَا عِيسَى﴾^{۱۱} اسم می‌برد، اما هرگز وجود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را با اسم صدا نمی‌زند، بلکه فقط با این عناوین ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾^{۱۲}، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾^{۱۳} اسم می‌برد و اگر نام مبارک حضرت را می‌برد به عنوان خطاب نیست؛ چه در آن آیه‌ای که دارد ﴿مَا كَانَ﴾ حضرت

۷. سوره یونس، آیه ۳۲.

۸. سوره هود، آیه ۷۶.

۹. سوره هود، آیه ۳۲.

۱۰. سوره بقره، آیه ۵۵.

۱۱. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۱۲. سوره انفال، آیه ۶۴.

۱۳. سوره مائده، آیه ۴۱.

﴿أَبَا أَحَدٍ مِنْ رَجَالِكُمْ﴾^{۱۴} چه در این آیه دوم سوره مبارکه‌ای که به نام مبارک آن حضرت است خطاب نیست، در

خطاب‌های قرآن نسبت به حضرت همه با اجلال و تکریم است ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾، برخلاف

انبیای دیگر که فرمود: ﴿يَا إِبْرَاهِيمَ﴾، ﴿يَا مُوسَى﴾، ﴿يَا عِيسَى﴾ و مانند آن که آمده است؛ این یک اجلال و

تکریمی است که ذات اقدس الهی نسبت به وجود مبارک پیامبر دارد.

این ﴿وَأَمُّوْا بِمَا نُزِّلَ﴾ هم مشمول ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ است و هم مشمول ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، این ذکر

خاص بعد از عام برای اهمیت آن است فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ که حُسن فاعلی است ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و

تأکید کرده در این مسئله ایمان آنها را ﴿بِمَا نُزِّلَ﴾ بر وجود مبارک حضرت که این حق است؛ یعنی آنچه بر آن

حضرت نازل شده است حق است، ایمان به آنچه مبدأ فرمود حق است و عمل صالحات حق است.

بخشش گناهان مؤمنین به پیامبر در صورت پرهیز از گناهان کبیره

گروهی که این چنین هستند ﴿كَفَرُوا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾. لازم نیست که انسان عادل محض باشد تا به

بهشت برود، اگر این عناصر اصلی را داشت ذات اقدس الهی از لغزش‌های آنها صرف نظر می‌کند؛ البته در برابر آن

سیئات بزرگ و «حق الناس» توبه و ادای آن حقوق لازم است، در برابر معاصی صغیره هم وعده داد و فرمود:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^{۱۵} اگر از لغزش‌های بزرگ بپرهیزید، لغزش‌های کوچک

شما را ذات اقدس الهی می‌بخشد.

بخشیده شدن همه گناهان با توبه

۱۴. سوره احزاب، آیه ۴۰.

۱۵. سوره نساء، آیه ۳۱.

مستحضرید که وعده‌های ذات اقدس دو قسم است: یک قسم به نحو موجب کلیه است که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ

الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾^{۱۶} و آن با توبه است، هیچ گناهی نیست که با توبه بخشیده نشود؛ گناه إلهاد، گناه شرک و گناه کُفر

که همه این گناهان کبیر با توبه بخشیده می‌شود، این همه مُلحدان و مشرکان و کفار و وثنی و صَنَمی بودند که توبه

کردند و مسلمان شدند یکی شده سلمان، یکی شده اباذر، یکی شده مقداد و یکی شده کذا و کذا! این ﴿إِنَّ اللَّهَ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾ که موجب کلیه است با آن توبه همراه است؛ لذا در آیه بعد فرمود: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾^{۱۷}

این برای موجب کلیه است، «كُلُّ ذَنْبٍ يُغْفَرُ بِالتَّوْبَةِ»؛ ما گناهی که با توبه بخشوده نشود نداریم!

پرسش: الآن که فرمودید کفار با توبه نمی‌توانند برگردند!

پاسخ: بله، یعنی از آن بیراهه می‌آیند در راه، حالا که آمدند برمی‌گردند؛ با اسلام برمی‌گردند، بی‌اسلام که توبه

ندارد! اگر صَنَمی، وثنی، مُلحد، مشرک هر کسی که بیراهه هست وقتی بیاید در راه - یعنی به اسلام - او توبه‌پذیر

است و مقبول.

امکان بخشیده شدن گناهان بدون توبه، مگر شرک

اینکه فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾ این موجب کلیه است؛ اما آنچه در سوره مبارکه «نساء» دارد که

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^{۱۸} این برای بی‌توبه است؛ فرمود بی‌توبه، شرک اصلاً بخشوده

نمی‌شود؛ اما پایین‌تر شرک بخشوده می‌شود ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾، اما ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾ که می‌شود موجب جزئیّه؛

قضیه مهمله‌ای است که در حکم قضیه موجب جزئیّه است. حالا یک وقت است که کسی به علت داشتن پدر

خوب، برادر خوب، فرزند شهید، یا کاری را خاندان آنها انجام دادند که این سبب بخشایش گناه او می‌شود، ما این

۱۶. سوره زمر، آیه ۵۳.

۱۷. سوره زمر، آیه ۵۴.

۱۸. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

مقدار را یقین داریم که مشیت الهی براساس حکمت است! این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه که فرمود: «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»؛^{۱۹} ای خدایی که ما با هر توسّل و با هر وسیله نخواهیم کاری که بر خلاف حکمت است انجام بدهی انجام نمی دهی، تمام کارهای تو حکیمانه است «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»، با توسّل و با وسیله - معاذالله - کاری برخلاف حکمت بکند نیست؛ اما آن جا که براساس حکمت او باشد یقیناً انجام می دهد؛ لذا فرمود: «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ» بی توبه، اما «لِمَنْ يَشَاءُ»! بنابراین اگر گناه بخواد به صورت یقین بخشوده بشود، تنها راه آن توبه است، هیچ گناهی با توبه مورد بی مهری قرار نمی گیرد و حتماً بخشیده می شود؛ چه شرک باشد و چه غیر شرک! زیرا که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً». آنچه در سوره مبارکه «نساء» فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» یعنی بی توبه! «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» این هم یعنی بی توبه! اگر با توبه باشد که دیگر «لِمَنْ يَشَاءُ» نیست! «لجميع المذنبين» است! این جا فرمود: «كَفَّرَ عَنْهُمْ» سیئات اینها را، «وَأَصْلَحَ» «بَال» و «قلب» و «حال» اینها را؛ اگر کسی این عناصر محوری را داشت و لغزش های مختصری هم در اعمال او مشهود بود، خدا آن لغزش های مختصر را می بخشد.

«فَتَحْصِلْ أَنْ هَاهُنَا أُمُوراً» یک: اگر کسی از گناهان بزرگ صرف نظر کرده و لغزش های جزئی دارد، خدا وعده بخشش داد، فرمود: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»، البته به این شرط که این ذنوب صغیره در اثر اصرار، کبیره نشوند، «لا صغیره مع الاصرار»! اگر گناهان صغیره را فرمود ما می بخشیم، در صورتی است که این گناهان صغیره در اثر اصرار به صورت گناه کبیره درنیاید. دوم اینکه هر گناهی با توبه بخشوده می شود؛ چه گناه شرک، چه گناه الحاد، چه گناه کفر و چه گناهان دیگر «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»؛ اما «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا». سوم اینکه بی توبه شرک بخشوده نمی شود؛ اما گناهان دیگر ممکن است که بخشوده بشود؛ ولی

معلوم نیست که خدا از چه کسی صرف نظر می‌کند ﴿مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾، این جا هم فرمود: ﴿كَفَرَتْ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾؛ سیئات اینها را می‌پوشاند، او مکفر سیئات است و قلب اینها را هم اصلاح می‌کند.

وعده خدای سبحان به اصلاح امور مؤمنین و ورود آنها به بهشت

تا آدم اصلاح نشود وارد بهشت نمی‌شود! مشکلاتی اگر در قلبشان هست - چه نسبت به توحید، چه نسبت به یکدیگر و مسائل حقوقی - با ﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾^{۲۰} باید اصلاح بشود، بعد وارد سرزمین بهشت بشوند. مردان الهی برابر سوره مبارکه «حشر» در دنیا که هستند از خدای سبحان مسئلت می‌کنند می‌گویند خدایا! ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^{۲۱} اینها کسانی‌اند زمانی که در دنیا که هستند، می‌خواهند مثل یک بهشت محدود زندگی کنند؛ یعنی آن محیط جامعه آنها یک بهشت محدودی باشد؛ در بهشت هیچ‌کسی بد کسی را نمی‌خواهد، غیبت کسی را نمی‌کند، بدی و زشتی کسی را هم نمی‌خواهد ﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾. طبق اینکه در سوره مبارکه «حشر» است، اینها می‌خواهند بهشتی زندگی کنند، می‌گویند: ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ خدایا! ما برادران مؤمن و مسلمان هستیم که در این جامعه داریم زندگی می‌کنیم، در قلب ما کینه‌احدی را قرار نده و بگذار ما خوب زندگی کنیم! اینها کسانی هستند که «فَهُمْ وَالْجِنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^{۲۲} شبیه آنها خواهند بود؛ در دنیا هم که هستند مثل اینکه در بهشت دارند زندگی می‌کنند! اینها وعده‌های الهی است و اصلش را هم قرآن کریم براساس حق و باطل تنظیم می‌کند، فرمود: ﴿كَفَرَتْ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأُصْلَحَ بَالَهُمْ﴾، قلب اینها را اصلاح می‌کند. اگر کسی بین خود و بین خدا را اصلاح بکند، ذات اقدس الهی بین او و بین جامعه را هم اصلاح می‌کند؛ این وعده الهی است که در روایات ائمه فرمودند: «مَنْ أُصْلِحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أُصْلَحَ اللَّهُ

۲۰. سوره اعراف، آیه ۴۳؛ سوره حجر، آیه ۴۷.

۲۱. سوره حشر، آیه ۱۰.

۲۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۳.

تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ»^{۲۳} مشکل جامعه او را حل می‌کند؛ اگر کسی با خدا، از راه بندگی

مستقیم به مستقیم رابطه داشته باشد!

سر آمدن نام مبارک پیامبر در این سوره

سر اینکه نام مبارک حضرت را بردند، برای اینکه هم در سوره مبارکه «یس» فرمود شما در متن صراط مستقیم

هستی و هم در پایان سوره مبارکه «شوری» فرمود. در سوره مبارکه «یس» که قسم یاد کرد: ﴿يَس * وَالْقُرْآنِ

الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^{۲۴} پس اگر در این جا «بالصَّراحة» نام مبارک حضرت را

می‌برد، برای اینکه این مسیر صراط مستقیم است. در زیارت «جامعه» هم به این اهل بیت (علیهم السلام) عرض

می‌کنیم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^{۲۵} وقتی وجود مبارک پیغمبر این سِمَت را دارد، آن سیزده معصوم دیگر هم

براساس اینکه «إِنَّكُمْ نُورٌ وَاحِدٌ» یا «أَنْتُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»^{۲۶} همین سِمَت را دارند.

پرسش: آیا ضمیر ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾ در همین سوره را می‌شود به خود پیامبر زد؟

پاسخ: نه، آنکه نازل شده و برای پیغمبر است حق است.

پرسش: اسلام علوم اجتماعی به چه معنا است؟

چگونگی اصلاح امور و تألیف قلوب مؤمنان توسط خدای سبحان

پاسخ: وقتی با ذات اقدس الهی و در صراط می‌باشیم که فقط حرف او را گوش بدهیم و نه حرف خودمان را،

پیام او را برسانیم و نه پیام خودمان را؛ در این صورت اگر - خدای ناکرده - مشکلی بین ما و جامعه هست، خدا

هم مقلب قلوب است و دل‌های ما را اصلاح می‌کند، هم مقلب قلوب است نسبت به آنها و دل‌های آنها را هم

۲۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۰۷.

۲۴. سوره یس، آیات ۱ - ۴.

۲۵. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲۶. رک: الغیبة (للنعمانی)، ص ۹۳؛ «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلَيْكَ وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنَ وَالأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ...».

نسبت به ما اصلاح می‌کند و هم مشکلات جامعه را برطرف می‌کند، چون کار به دست اوست! اگر این‌طوری شد، آن وقت قلب دیگری نسبت به ما - اگر خدای ناکرده - سوء ظن داشت به حُسن ظن تبدیل می‌شود یا ما هم اگر نسبت به دیگری سوء ظن داشتیم، به حُسن ظن تبدیل می‌شود؛ این می‌شود ﴿أَلْفَ بَيْنَهُمْ﴾! ^{۲۷} در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: ﴿فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾، ^{۲۸} بعد به وجود مبارک حضرت فرمود: ﴿لَوْ أَفْقَتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾؛ ^{۲۹} اگر تو تمام ذخایر زمین را داشته باشی، تمام معادن زمین در اختیار تو باشد و بین اینها تقسیم بکنی و بخواهی با مال، دل‌های اینها را جمع بکنی، تازه اولِ دعواست! آن یکی می‌گوید چرا به من بیشتر ندادی! هرگز با زر و سیم نمی‌شود دل‌های مردم را به هم مرتبط کرد ﴿لَوْ أَفْقَتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾، دل را با زر و سیم نمی‌شود مرتبط کرد، دل را با دل آفرین می‌شود مرتبط کرد و بست! وحدتی که در سخن او هست، اتحاد و صمیمیتی که در سخن او هست با وعده و وعید حل نمی‌شود، بلکه با اخلاص دین حل می‌شود. فرمود: ﴿فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾؛ - این در سوره مبارکه «آل عمران» است - فرمود این چنین نبود که مثلاً حالا تو با مسائل مالی و غنائیم جنگی و امثال آنها بتوانی اوس و خزرجی را که سالیان متمادی درگیر بودند متحد کنی! ﴿لَوْ أَفْقَتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾، با مال نمی‌شود دل‌ها را به هم مرتبط کرد، دل یک امر قلبی معنوی است، چگونه شما این را می‌توانی با زر و سیم پیوند بدهی؟!

پرسش: خود قرآن یکی از مخارج زکات را فرمود ﴿الْمَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ﴾ ^{۳۰} است!

پاسخ: بله! تا جلوی فحش آنها را بگیرید، وگرنه آلفت هست، اما اتحاد نیست؛ جلوی دشمنی و بدرفتاری اینها را بگیرید، مقداری به آنها احسان بکنید تا اینکه در اثر این احسان مقدرای جلوی شرارت آنها کم بشود، وگرنه

۲۷. سوره انفال، آیه ۶۳.

۲۸. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲۹. سوره انفال، آیه ۶۳.

۳۰. سوره توبه، آیه ۶۰.

با اینها مشکل حل نمی‌شود و اینها هرگز با پول نمی‌آیند دین را یاری کنند؛ لذا فرمود الان اینها - اوس و خزرج - آمدند صف بستند و دارند دین را یاری می‌کنند، همین اوس و خزرج مدینه شدند انصار! قرآن با کمال اجلال از مردم مدینه یاد می‌کند، می‌فرماید: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾^{۳۱} اینها مهاجر دوست هستند! همین مردم غارتگر شدند مهاجر دوست، همین مردم غارتگر شدند: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^{۳۲} آن وقت اسلام با این ﴿فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ پیش رفت! ﴿خَصَاصَةٌ﴾ یعنی مختصاتشان؛ یعنی خودشان نیازمند هستند، فقیر هستند و این «خصاصة» آنهاست و مختص آنهاست؛ اما همین را به مهاجر می‌دهند! این اجلال و تکریمی که قرآن از مردم مدینه کرد برای همین جهت است، فرمود: ﴿يُحِبُّونَ﴾ مردم مدینه ﴿مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾، اینها با اینکه سالیان متمادی دست به غارتگری می‌زدند! این با مال حل نمی‌شود، این فقط با ﴿فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ حل می‌شود. مگر اوس و خزرج را زکات دادند تا با تألیف قلوب از این را، مشکل آنها حل بشود؟ یا نه! با ایمان مشکل اینها حل شد و برادر یکدیگر شدند؟! آن وقت عقد اخوت بستند، اوس و خزرج را برادر خودشان کردند و خودش هم با حضرت امیر برادر شدند و عقد اخوت بستند.

پرسش: قبل از اینکه از این بحث دور شویم، بفرمایید که فرق بین «ذنب» و «سینه» چیست که «کفاره» را با «سینه» قرین قرار می‌دهد و غفران را با «ذنب»؟

تقابل «سینه» با «کبائر» نشان دهنده کوچک بودن گناهان مورد بخشش

پاسخ: در آن آیه مبارکه که فرمود: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ مُكَفِّرٌ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾، چون تقابل، قاطع شرکت است و به قرینه اینکه فرمود: ﴿كَبَائِرَ﴾، معلوم می‌شود این «سینه» در مقابل آن کبائر، گناهان کوچک

۳۱. سوره حشر، آیه ۹.

۳۲. سوره حشر، آیه ۹.

است. فرمود: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾، ما این جا آن نوع تقابل را نداریم؛ ولی از آن جا می شود کمک گرفت؛ آن جا فرمود اگر از گناهان بزرگ صرف نظر کردید، ما از سیئات شما صرف نظر می کنیم؛ این تقابل نشان می دهد که منظور از این سیئات، گناهان صغیره است که البته با اصرار، همین صغیره می شود کبیره! اما این جا فرمود اینها عناصر اصلی را دارند؛ یعنی اعتقادشان سالم است و عمل صالح دارند؛ اما ما عدالت آنها را شرط نکردیم که صغیره هم نداشته باشند. ﴿كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾، این نشان می دهد که به برکت همان آیه منظور از این سیئات، سیئات صغیره است نه سیئات کبیره، برای اینکه اینها خودشان ایمان دارند و عمل صالح دارند و به پیغمبر و آنچه بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است ایمان دارند، پس مشکلی ندارند مگر لغزش های ریزشان که ﴿كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾؛ آنها را خدا می پوشاند.

تبیین مراحل سه گانه بخشش گناهان توسط خدای سبحان

البته او که «كَفَّارُ الذُّنُوبِ» هست، «سِتَّارُ الْعُيُوبِ» هست، تا برسد به «غَفَّارُ الذُّنُوبِ» بودن فاصله خیلی است؛ فعلاً اینها را می پوشاند، سِتَّار بودن مشکل را حل نمی کند، كَفَّارٌ سیئات مشکل را حل نمی کند، آن غفرانِ ذنوب، بخش وسیعی از مشکلات را حل می کند، آن رحمتِ «بعد الغفران» است که تمام مشکل را حل می کند. این امور چهارگانه در کنار هم است! یک وقت می گویند خدا تکفیر می کند، بالاتر از او «سِتَّارُ الْعُيُوبِ»، «سِتَّارُ الذُّنُوبِ» و مانند آن است، بعد نوبت به مرحله سوم می رسد که او «غَفَّارُ الذُّنُوبِ» است، «غَفَّارُ الذُّنُوبِ» یعنی لگه گیری کرده و گناهان را بخشوده است؛ اما با بخشش گناه که کسی به بهشت نمی رود! لذا بعد از غفران، رحمت رحیمیه شامل او می شود که ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾،^{۳۳} نه «إِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ غَفُورٌ»! چون معمولاً غفران قبل از رحمت است؛ این لگه گیری به نام مغفرت است، وقتی این پارچه را لگه گیری کردند بعد رنگ آمیزی می کنند؛ بعد از اینکه این دیوار

را لگه‌گیری کردند، بعد نقاشی می‌کنند. آن رحمت خاصه که مرحله چهارم است بعد از غفران ذنوب است، فعلاً گناهان پوشیده است و آبروی انسان محفوظ است، حالا چه وقت ظاهر می‌شود یا چه وقت اصلاً ظاهر نمی‌کند به دست اوست. ﴿كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾، ولی ﴿اصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾ نشانه رحمت ویژه است.

علت اَضَلَّ اعمال شدن کافران با توجه اصلاح امور مؤمنان

چرا آن گروه آن چنان‌اند که ﴿اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ﴾ و این گروه این‌چنین‌اند ﴿اصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾؟ برای اینکه آنها در مسیر باطل هستند و اینها در مسیر حق. در جهان یک راه است و یک بیراهه، باطل راه نیست تا ما بگوییم دو راه است که یکی راه باطل و یکی راه حق! باطل بیراهه است و یک راه در عالم بیش نیست! چرا آن‌جا ﴿اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ﴾ و این‌جا ﴿اصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾؟ برای اینکه ﴿بِاَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ که گروه اوّل است، اینها ﴿اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ﴾، باطل چیزی نیست که اینها به دنبال آن بروند، فقط خیال می‌کنند؛ مثل اینکه انسان در شب تار چیزهایی می‌بیند و خیال می‌کند مقصدی است که به دنبال آن حرکت می‌کند؛ اما وقتی که روز روشن شد می‌بیند که خبری نیست. چیزی در عالم به نام باطل ما نداریم، این وَهْم و خیال ماست که چیز معدومی را موجود می‌پنداریم و به دنبال آن حرکت می‌کنیم.

موهوم بودن «رب» پنداشتن بت‌ها

لذا فرمود اینها به وَهْم شما آمده است ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^۱ سُلْطَان^۱ درباره اوثان و اصنام و اینها هم همین‌طور تعبیر فرمود؛ فرمود شما یک سلسله افرادی را یا اشیایی را یا سنگ و چوبی را نامی به آنها دادید و گفتید اینها «صنم»، «وثن»، «إله» و «رب» هستند ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾؛ شما و نیاکانتان اسمی برای اینها گذاشتید و گفتید «رب»، در

۱. سوره یوسف، آیه ۴۰؛ سوره نجم، آیه ۲۳.

حالی که این اسم بی‌مسمّاست! گفتید اینها «آله» و «ارباب» هستند، الفاظ را گفتید و مفاهیم را در ذهن ترسیم کردید؛ اما این اسما زیرش خالی است! شما هر چه به بتکده بروید، سری به بتکده بزنید و این بت‌ها را ببینید، کلمه «رب» را بخواهید مصداق پیدا کنید ندارید! کلمه «إله» را بخواهید مصداق پیدا کنید ندارید! ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَّتُوهَا﴾، این ﴿أَسْمَاءُ﴾ یعنی اسمای بدون مسمّا! ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَّتُوهَا﴾؛ هیچ مسمّایی ندارد! وقتی وارد بتکده شدید می‌بینید سنگ است و گل یا سنگ است و چوب، این الفاظ و این مفاهیم زیرش خالی است، وقتی زیرش خالی است شما به دنبال هیچ حرکت کردید، وقتی هم که بیدار شدید دستتان خالی است!

آشکار شدن بی‌ثمری عبودیت بت‌ها هنگام مرگ

این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»،^۱ یکی از تعبیرات و معانی آن همین است؛ انسانی که خواب می‌بیند، در عالم خواب خیال می‌کند که فلان مقام را دارد، فلان منصب را دارد، فلان باغ و فلان راغ را دارد، وقتی بیدار شد دستش خالی است و چیزی نیست؛ خیلی‌ها هم هستند که خواب می‌بینند چیزی دارند؛ اما در هنگام احتضار می‌فهمند که دستشان خالی است. چرا هنگام احتضار می‌بینند دستشان خالی است؟ معلوم می‌شود که این هفتاد - هشتاد سال در خواب بود! اگر واقعاً این‌ها بود باید به همراهش ببرد! الآن می‌بینید که هیچ خبری نیست و فقط یک کفن را حق دارد. فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»، «عند الموت» معلوم می‌شود دست او خالی است. خیلی‌ها هستند که خواب می‌بینند فلان‌جا رفتند، فلان مقام را دارند، فلان منصب را دارند، فلان میز را دارند، فلان پُست را دارند، فلان اتومبیل را دارند، ولی وقتی صبح از بستر خودشان بیدار شدند می‌بینند که دستشان خالی است! خیلی‌ها هم هستند که الآن اینها را دارند و خیال می‌کنند اینها برای اینهاست، ولی «عند الاحتضار» می‌بینند که دستشان خالی است «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا».

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

بنابراین اینها به دنبال باطل هستند؛ این تشبیه نیست این تحلیل است، فرمود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾؛ حق از ناحیه خداست، چون ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۱ حق محض اوست ﴿وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ﴾.

﴿وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ﴾، ذات اقدس الهی دو اصل کلی را ذکر فرمود، هم تفسیرش را ذکر کرد، هم تحلیل عقلی را با مثل بیان کرد. این مثل‌های قرآن کریم دو سهم دارد: یکی اینکه دامنۀ مطلب را پایین می‌آورد تا در دسترس ما قرار بگیرد و سطح فکر ما را بالا می‌برد تا هم سطح آن مطالب پایین آمده قرار بگیرد تا بفهمیم. اگر ما بالا نیاییم و آن مطلب هم تنزل نکند، یک مطلب عرشی را فقط آن «قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۲ می‌فهمد. اگر قلب «عَرْشُ الرَّحْمَنِ» است، آن مطالب عرشی را می‌فهمد، وگرنه توده مردم آن مطالب بلند را چگونه می‌فهمند؟! این دو کار را قرآن می‌کند: یکی با یک سلسله ابزار و علوم مدرسه‌ای دست فهم ما را قدری بالا می‌آورد، مقداری هم با تنزل‌های ادبی دامنۀ مطلب را پایین می‌کشد، وقتی هم سطح شدند آن وقت ما می‌فهمیم؛ فرمود ما این تحلیل را انجام دادیم. سرّ اینکه درباره گروه اول گفتیم: ﴿أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ و درباره گروه دوم گفتیم: ﴿وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾، این است که گروه دوم به دنبال حق هستند و حق ثابت است، گروه اول به دنبال باطل می‌باشند و باطل امر معدوم است، چون چیزی در خارج ما به نام «الباطل» نداریم! اگر گفتند که «هذا باطل» این قضیه، قضیه «موجبه معدولة المحمول» است، قضیه «موجبه محصّله» نیست! اگر گفتند «زید جاهل»، این یک قضیه «موجبه محصّله» نیست، «زید عالم» قضیه «موجبه محصّله» است! اما «زید

۱. سوره لقمان، آیه ۳۰.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۵، ص ۳۹.

«جاهل»، «زید فقیر»، «زید فاسق» یا «زید اعمی» این حرف سلب در درون محمول جاسازی شده است! گاهی حرف سلب بیرون محمول است، مثل اینکه «زید غیر بصیر» یا «زید غیر عالم» که این می‌شود «موجبہ معدولہ»؛ یک وقت حرف سلب در درون محمول نهادینہ می‌شود، مثل «جاهل»، «جاهل» که امر اثباتی نیست! «جاهل»، «فاسق»، «فقیر»، «اعمی» این طور است؛ باطل هم همین طور است! اگر گفتیم «هذا باطل» این قضیه «موجبہ معدولہ المحمول» است؛ یعنی در درون این محمول یک حرف سلب نهادینہ شدہ، باطل یعنی «مَا لَيْسَ بِحَقٍّ»، چون حق در جهان این چنین است، حق یعنی ثابت و چیزی که نیست دیگر ثابت نیست!

«و الحمد لله رب العالمين»